

آیه افک درباره کدامیک از زنان رسول خدا (ص) نازل شده است؟

سوال کننده : علی امانت

پاسخ :

گروهی از صحابه رسول خدا به یکی از زنان پیامبر تهمت زنا زدند و مطالب زیادی مطرح شد تا اینکه از جانب خدا آیه زیر در براءت همسر رسول خدا از زنا نازل شد :

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ . نور آیه 11.

در حقیقت ، کسانی که آن بهتان (داستان افک) را (در میان) آوردند ، دسته ای از شما بودند . آن (تهمت) را شری برای خود تصور مکنید بلکه برای شما در آن مصلحتی (بوده) است . برای هر مردی از آنان (که در این کار دست داشته) همان گناهی است که مرتکب شده است ، و آن کس از ایشان که قسمت عمده آن را به گردن گرفته است عذابی سخت خواهد داشت . اما نسبت به شان نزول این آیه که در شان عایشه یا ماریه قبطیه است و چه زمانی نازل شده است و آیا نزول این آیه فضیلتی برای عایشه یا ماریه می آورد بحثها و اختلاف نظرهای زیادی وجود دارد که در ادامه به آن می پردازیم .

داستان افک بنا بر کتب اهل سنت

خلاصه حدیث افک مطابق نقل صحاح (که راوی آن فقط عایشه می باشد ،) چنین است :

... وقفل ودنونا من المدينة قافلین آذن لیلۃ بالرحیل فقامت حین آذنوا بالرحیل فمشیت حتی جاوزت الجیش ... وکان صفوان بن المعطل السلمی ثم الذکوانی من وراء الجیش ... یقود بی الراحلة حتی اتینا الجیش ... وکان الذی تولی الإفک عبد الله بن ابي ابن سلول فقدمنا المدينة فاشتکیت حین قدمت شهرا والناس یفیضون فی قول أصحاب الإفک لا أشعر بشئ من ذلك وهو یریبني فی وجعی أني لا أعرف من رسول الله صلی الله علیه و سلم اللطف الذی كنت اری منه حین أشتکی إنما یدخل علی رسول الله صلی الله علیه و سلم فیسلم ثم یقول : کیف تیکم ، ثم ینصرف ، فذاک الذی یریبني ولا أشعر بالشر . فخرجت معی ام مسطح . . . فقالت : تعس مسطح ، فقالت لها : بیس ما قلت أتسبین رجلا شهد بدرا . قالت : أي هنتاه او لم تسمعی ما قال ، قالت قلت : وما قال ؟ قالت : فأخبرتني بقول أهل الإفک فازددت مرضا علی مرضی ، فلما رجعت إلي بیتي ودخل علی رسول الله صلی الله علیه و سلم تعنی سلم ثم قال : کیف تیکم ، فقلت أتأذن لی أن آتی ابوی ، قالت : وأنا حینئذ ارید ان استیقن من قبلهما . قالت فأذن لی رسول الله صلی الله علیه و سلم فجئت أبوی ، فقلت لامي : یا امته ما یحدث الناس ؟ قالت : یا بنیة هونی علیک ، فوالله لقلما كانت امرأة وضيئة عند رجل یحبها ولا ضرائر إلا کثرن علیها ، قالت : فقلت : سبحان الله ولقد تحدث الناس بهذا ؟ قالت : فبکیت تلك اللیلة حتی اصبحت لا یرقا لی دمع ولا أکتحل بنوم ، حتی أصبحت أبکی فدعا رسول الله صلی الله علیه و سلم علی ابن ابي طالب واسامة بن زید رضی الله عنهما حین استلبت الوحي یستأمرهما فی فراق أهله . قالت : فأما اسامة بن زید فأشار علی رسول الله صلی الله علیه و سلم بالذی یعلم من براءة أهله وبالذی یعلم لهم فی نفسه من الود ، فقال : یا رسول الله أهلك وما نعلم إلا خیرا ، واما علی بن ابي طالب ، فقال : یا رسول الله ، لم یضیق الله علیک والنساء سواها کثیر وإن

تسأل الجارية تصدقك ، قالت : فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم بريرة ، فقال : اي بريرة هل رأيت من شئ يريبك ؟ قالت بريرة : لا ، . . . قالت : فمكثت يومي ذلك لا يرقأ لي دمع ولا اكتحل بنوم ، قالت : فأصبح ابواي عندي وقد بكيت ليلتين ويوما لا اكتحل بنوم ولا يرقأ لي دمع يظنان أن البكاء فائق كبدي قالت : فبينما هما جالسان عندي ، . . . فبينما نحن علي ذلك دخل علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم فسلم ثم جلس . قالت : ولم يجلس عندي منذ قيل ما قيل قبلها وقد لبث شهرا لا يوحى إليه في شأني ، قالت فشهد رسول الله صلى الله عليه وسلم حين جلس ، ثم قال : أما بعد يا عايشة فأنت قد بلغني عنك كذا وكذا ، فإن كنت بريئة فسيبرئك الله ، وإن كنت الممت بذنب فاستغفري الله وتوبي إليه ، فإن العبد إذا اعترف بذنبه ثم تاب إلي الله تاب الله عليه . قالت : فلما قضى رسول الله صلى الله عليه وسلم مقالته قلص دمعي حتي ما أحس منه قطرة فقلت : لأبي أجب رسول الله صلى الله عليه وسلم فيما قال ، قال : والله ما أدري ما أقول لرسول الله صلى الله عليه وسلم ، فقلت لامي : أجيبي رسول الله صلى الله عليه وسلم قالت : ما أدري ما أقول لرسول الله صلى الله عليه وسلم ، قالت : فقلت : وأنا جارية حديثة السن لا أقرأ كثيرا من القرآن ، إني والله لقد علمت لقد سمعتم هذا الحديث حتي استقر في أنفسكم ، وصدقتم به ، فلئن قلت : لكم إني بريئة والله يعلم أي بريئة لا تصدقوني بذلك ولئن اعترفت لكم بأمر والله يعلم إني منه بريئة لتصدقني ، والله ما أجد لكم مثلا إلا قول أبي يوسف قال « فصبر جميل والله المستعان علي ما تصفون ... » وأنزل الله « إن الذين جاؤا بالإفك عصبة منكم » .

صحيح بخاري ، كتاب التفسير تفسير سوره نور ، ج 6 ص 5 تا 9 ، حديث 1175 . و ج 3 ص 154 تا 157 كتاب الشهادات ، حديث الافك . و ج 5 ص 56 تا 60 ، كتاب المغازي باب غزوة بني المصطلق من خزاعة وهي غزوة المريسيع ، باب حديث الافك . و ، ج 8 ، ص 163 ، كتاب الاعتصام بالكتاب و السنة ، باب قول الله تعالي وأمرهم شورى بينهم وشاورهم في الامر . . . ؛ صحيح مسلم ، ج 8 ، ص 116 ، كتاب التوبة ، باب في حديث الافك .

عايشه مي گوید : در يكي از جنگها كه همراه پیامبر اكرم صلي الله عليه وآله و سلم بودم ، در بازگشت از كاروان عقب ماندم ، . . . سپس به همراهي صفوان به كاروان ملحق شدم ، . . . و اين موجب شد تا عبد الله بن ابي سلول ما را به تهمني بزرگ متهم كرد . وارد مدينه شديم مردم در پيرامون آن تهمت سخن مي گفتند ، اما من غافل بودم . چون وارد مدينه شديم يك ماه در بستر بيماري افتادم . پیامبر صلي الله عليه وآله و سلم در اين يك ماه به من بي اعتناء بود ، اين بي اعتنائی مرا رنج مي داد . تنها گاه مي آمد ، سلام مي كرد ، و مي گفت : (كيف تيكم) جريانت چگونه است ؟ و بر مي گشت اين سخن پیامبر صلي الله عليه وآله و سلم مرا بيشتر نگران مي كرد . اما نمي دانستم چه نسبت زشتي به من داده اند . شبی در مسير ، مادر مسطح گفت : هلاك باد مسطح ، گفتم : چه سخن بدی گفتي ، آیا مردی را كه در جنگ بدر شركت داشته دشنام مي دهی ؟ مادر مسطح گفت : آیا ساده و بي اهميت مي انگاري يا نشنيده اي ؟ گفتم : مگر چه گفته اند ؟ گفت : تهمت نارواي به تو را ، او براي من بازگو كرد ، با شنيدن اين خبر مرضم شدت يافت ، به خانه بازگشتم ، پیامبر صلي الله عليه وآله و سلم آمد ، آن كنايه هميشگي را تكرر كرد (كيف تيكم) چگونه است جريان تو ؟ اجازه گرفتيم به خانه پدر و مادرم بروم ، اجازه داد ، رفتيم و به مادرم گفتم : مردم چه مي گویند ؟ مادرم گفت : نگران مباش ، زني را كه شوهرش او را دوست دارد ، هووهايش به او زياد تهمت مي زنند . شب تا صبح گريه كردم ، اشكم خشك نمي شد ، لحظه اي خواب نرفتم . صبح شد ، پیامبر صلي الله عليه وآله و سلم علي بن ابي طالب و اسامة بن زيد را طلبيد ، تا در مورد طلاق من ، با آنان مشورت كند ، اسامة بن زيد ، بر اساس شناخت نسبت به خاندان پیامبر صلي الله عليه وآله و سلم به منزله بودنشان و محبت به آنها ، گفت : يا رسول الله !

خانواده توست ، ما جز خوبی چیزی نمی دانیم ، اما علی بن ابی طالب (علیه السلام) گفت : خدا بر تو تنگ نگرفته ، زن زیاد است ، اگر از خادمه بپرسی راستش را می گوید ، پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم بریره را طلب کرد و فرمود : آیا چیز مشکوکی دیده ای ؟ بریره گفت : نه آن روز تا شب ، و شب بعد تا به صبح گریه کردم و نخوابیدم و پدر و مادرم نزد من بودند ، دو شب و یک روز متصلا گریسته و نخوابیدم چنان که نزدیک بود جگرم از گریه منفجر گردد ، ما به این حال بودیم که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم وارد شد . سلام کرد و نشست ، او از وقتی که این سخن درباره ء من گفته شده بود ، کنار من ننشسته بود ، و این مطلب یک ماه به طول انجامیده بود . چون نشست فرمود : ای عایشه ! درباره ء تو چنین و چنان به من رسیده است ، اگر تو از آن منزهی ، خدا بر پاکی تو گواهی خواهد داد ، و اگر این گناه را مرتکب شدی ، استغفار و توبه کن . چون بنده اگر به گناهش اعتراف کند ، سپس توبه نماید ، خدا توبه اش را می پذیرد . چون پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم چنین گفت : اشکم سیل وار جاری شد ، به پدرم گفتم : جواب پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم را بده ، گفت نمی دانم چه بگویم ، به مادرم گفتم : جواب بده ، گفت : نمی دانم چه بگویم ، من گفتم : دختری کم سن و سالم ، چندان قرآن نمی دانم ، همین قدر می دانم که این تهمت را شنیده اید ، در نفس شما جای گرفته ، آن را تصدیق کرده اید ، اگر بگویم : من مرتکب این گناه نشده ام (سودی ندارد) شما باور نمی کنید و مرا تصدیق نخواهید کرد ، اما اگر بگویم : من این گناه را مرتکب شده ام ، و حال آنکه منزهم ، مرا تصدیق می کنید . هیچ مثالی را برای شما نمی یابم جز کلام پدر یوسف که گفت : (فصبر جميل والله المستعان علي ما تصفون) . آنگاه آیات سوره ء نور : (إن الذين جاؤا بالإفك عصبة منكم) تا ده آیه نازل شد در بعضی از روایات صحاح آمده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بر اینان حد قذف جاری کرد .

صحیح البخاری ج 8 ، ص 163 ، کتاب الاعتصام بالکتاب و السنة ، باب قول الله تعالی و أمرهم شوری بینهم و شاورهم فی الامر ...
درباره صفوان نیز گفته اند که او ازدواج نکرده بود و سرانجام به شهادت رسید .

ماجرا در کدام جنگ و چه سالی اتفاق افتاده است؟

کان حدیث الإفک فی غزوة المریسیع

صحیح البخاری ج 5 ص 56 ، کتاب المغازی باب غزوة بنی المصطلق من خزاعة و هی غزوة المریسیع ، باب حدیث الإفک .
حدیث افک در غزوه مریسیع اتفاق افتاده است .

اما نکته ای که بسیار قابل توجه است این است که بخاری نقل می کند :

فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یعذرني من رجل بلغني اذاه في أهلي فوالله ما علمت علي أهلي الا خيرا وقد ذكروا رجلا ما علمت عليه الا خيرا وما كان يدخل علي أهلي الا معي فقام سعد بن معاذ فقال يا رسول الله انا والله أعذرك منه إن كان من الأوس ضربنا عنقه وإن كان من إخواننا من الخزرج امرتنا ففعلنا فيه امرك فقام سعد بن عبادة وهو سيد الخزرج وكان قبل ذلك رجلا صالحا ولكن احتملته الحمية فقال كذبت لعمر الله لا تقتله ولا تقدر علي ذلك ...

صحیح البخاری ج 3 ، ص 156 ، کتاب الشهادات ، باب حدیث الإفک .

وقتی رسول خدا فرمودند مردی به همسر من اهانت کرده و تهمتی زده سعد بن معاذ بلند شد و عرضه داشت یا رسول الله اگر این فرد از قبیله اوس باشد گردن او را می زنیم اگر از برادران ما در قبیله خزرج باشد هر چه در مورد او بفرمائید

انجام می‌دهیم بعد سعد بن عباده که بزرگ خزر جیان بود برخاست و گفت تو دروغ می‌گویی و نمی‌توانی او را بکشی ...
و این مطالب در حالی است که سعد بن معاذ در جنگ قریظه یعنی قبل از جنگ مریسیع و واقعه افک از دنیا رفته است . و این خود تناقضی آشکار است .

نظر ابن حجر عسقلانی از استوانه های علمی اهل سنت در این باره خواندنی است:

قاتل رسول الله صلي الله عليه وسلم بني المصطلق وبني لحيان في شعبان سنة خمس ويؤيده ما أخرجه البخاري في الجهاد عن ابن عمر أنه غزا مع النبي صلي الله عليه وسلم بني المصطلق في شعبان سنة أربع ولم يؤذن له في القتال لأنه إنما أذن له فيه في الخندق كما تقدم وهي بعد شعبان سواء قلنا إنها كانت سنة خمس أو سنة أربع وقال الحاكم في الإكليل قول عروة وغيره إنها كانت في سنة خمس أشبه من قول بن إسحاق (قلت) ويؤيده ما ثبت في حديث الإفك أن سعد بن معاذ تنازع هو وسعد بن عبادة في أصحاب الإفك كما سيأتي فلو كان المريسيع في شعبان سنة ست مع كون الإفك كان فيها لكان ما وقع في الصحيح من ذكر سعد بن معاذ غلطا لان سعد بن معاذ مات أيام قريظة وكانت سنة خمس علي الصحيح كما تقدم تقريره وإن كانت كما قيل سنة أربع فهي أشد فيظهر أن المريسيع كانت سنة خمس في شعبان لتكون قد وقعت قبل الخندق لان الخندق كانت في شوال من سنة خمس أيضا فتكون بعدها فيكون سعد بن معاذ موجودا في المريسيع ورمي بعد ذلك بسهم في الخندق ومات من جراحته في قريظة.

فتح الباري ابن حجر ج 7 ص 332.

رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم با بني المصطلق و بني لحيان در شعبان سال پنج هجري جنگید ، موید این مطلب روایتی است که بخاری در کتاب الجهاد از ابن عمر نقل می‌کند : که او در جنگ بني مصطلق در شعبان سال چهارم هجري همراه پیامبر بود ولي پیامبراکرم به او اجازه جنگیدن نداد به خاطر اینکه به او در جنگ خندق اجازه جنگ داده بودند . همانگونه که گذشت . و غزوه خندق بعد از شعبان بود چه بگوییم سال چهارم بوده یا سال پنجم بوده است . حاکم در اکلیل ، کلام عروه و غیر او را می‌آورد که غزوه مریسیع در سال پنج بوده است که این نقل بسیار به نقل ابن اسحاق (مورخ مشهور) شبیه است .
ابن حجر در ادامه می‌گوید :

و مؤید نقل حاکم نیشابوری در کتاب اکلیل عبارتی است که در حدیث افک آمده است که سعد بن معاذ با سعد بن عباده درباره اصحاب افک به نزاع پرداختند ، که بعدا به آن اشاره می‌کنیم . حال اگر غزوه مریسیع در شعبان سال ششم واقع شده باشد با توجه به اینکه قضیه افک در آن غزوه بوده پس آنچه در صحیح بخاری درباره دعوی سعد بن معاذ آمده است غلط است به این خاطر که سعد بن معاذ در ایام غزوه قریظه از دنیا رفته است و از طرفی طبق نظر صحیح همانگونه که در قبل بیان کردیم غزوه قریظه در سال پنج بوده است . و اگر همانگونه که برخی گفته اند غزوه مریسیع در سال چهارم واقع شده باشد پس قضیه بدتر است . پس روشن می‌شود که مریسیع در شعبان سال پنجم بوده است تا اینکه قبل از خندق واقع شود به خاطر اینکه خندق در شوال سال پنجم و بعد از غزوه مریسیع بوده است بنابراین سعد بن معاذ در مریسیع حضور داشته است و بعد از آن در جنگ خندق تیری به او اصابت نمود و مجروح شد و بر اثر آن جراحت در قریظه از دنیا رفت .

چنانکه مشاهده می‌کنید تلاش بسیاری در جهت درست کردن تناقض ماجرای افک در غزوه مریسیع با دعوی سعد بن معاذ

و زنده بودن او دارد که در آخر هم نمی تواند نتیجه گیری درستی داشته باشد.

آیا شیعه به عایشه تهمت می زند ؟

دشمنان اسلام و حامیان تفرقه همانطوری که همیشه نیت شان به هم زدن وحدت مسلمین و در نتیجه از بین بردن اسلام بوده است ، در این داستان نیز سعی نموده اند که با ساخته و پرداخته نمودن تهمتی اجتماع مسلمین را بر هم زنند و شیعیان را متهم کنند به اینکه العیاذ بالله به عایشه همسر پیامبر نسبت زنا میدهند . در حالی که در هیچ کتابی از کتب معتبر شیعه چنین چیزی به چشم نمی خورد و این حرف دروغی بیش نیست چنانچه آلوسی از مفسرین معروف اهل سنت از این حقیقت پرده برمی دارد :

ونسب للشيعة قذف عائشة رضي الله تعالى عنها بما براها الله تعالى منه وهم ينكرون ذلك اشد الانكار وليس في كتبهم المعول عليها عندهم عين منه ولا اثر اصلا.

تفسیر الروح و المعانی - آلوسی - ج 18 ص 122 ذیل تفسیر آیه 16 سوره نور.

به شیعه نسبت می دهند که به عایشه تهمت فحشا می زنند در حالی که شیعیان این امر را شدیداً انکار می کنند و چنین نسبتی را قبول ندارند و کوچکترین اثری از چنین تهمتهایی (نسبت به عایشه و ...) در کتب معتبر و مورد قبول شیعه یافت نمی شود .

و اما نظر شیعه :

نظر شیعه این است که این آیات در مورد پاکدامنی ماریه قبطیه یکی از همسران بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است که مورد تهمت واقع شده بود که روایت آن را خدمت شما عرض می کنیم :

افك از دیدگاه شیعه

... عن الباقر عليه السلام قال لما مات إبراهيم ابن رسول الله صلي الله عليه وآله حزن عليه رسول الله صلي الله عليه وآله حزنًا شديدًا فقالت له عائشة ما الذي يحزنك عليه فما هو إلا ابن جريح فبعث رسول الله صلي الله عليه وآله عليا عليه وآله عليا عليه السلام وأمره بقتله فذهب علي عليه السلام إليه ومعه السيف وكان جريح القبطي في حائط فضرب علي باب البستان فأقبل إليه جريح ليفتح له الباب فلما رأي عليا عرف في وجهه الغضب فأدبر راجعا ولم يفتح باب البستان فوثب علي علي الحائط ونزل إلي البستان واتبعه وولي جريح مدبرا فلما خشي أن يرهقه صعدا في نخلة صعدا علي في أثره فلما دنا منه رمي بنفسه من فوق النخلة فبدت عورته فإذا ليس له ما للرجال ولا له ما للنساء فانصرف علي إلي النبي صلي الله عليه وآله فقال له يا رسول الله إذا بعثتني في الأمر أكون فيه كالمسمار المحمي في الوبر أمضي علي ذلك أم أثبت قال لا بل تثبت قال والذي بعثك بالحق ماله ما للرجال ولا له ما للنساء فقال الحمد لله الذي صرف عنا سوء أهل البيت .

تفسیر الصافی ج 3 ، ص 424 ، ذیل آیه 11 سوره نور ، بحار الانوار ج 22 ص 153 ، تفسیر قمی ج 2 ص 99 ، تفسیر المیزان ج 15 ص 104

از آقا امام باقر علیه السلام روایت داریم که فرمودند : زمانی که ابراهیم فرزند رسول خدا از دنیا رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسیار محزون شدند ، عایشه گفت : چرا برای فوت ابراهیم غمگینی ؟ ابراهیم فرزند جریح بود (و فرزند تو نبود) . رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حضرت علی علیه السلام را به دنبال جریح فرستادند و امر نمودند که

حضرت امیر او را به قتل برساند . حضرت علی علیه السلام در حالی که شمشیری به دست داشتند حرکت نمودند ، جریح قبطنی هم روی دیوار باغی نشسته بود ، در این هنگام حضرت علی علیه السلام به باغ رسیدند و در زدند جریح از بالا به حضرت نگاه کرد تا در را برای ایشان باز کند ، زمانی که غضب را در چهره حضرت علی علیه السلام دید فرار نمود و درب را باز نکرد ، حضرت علی علیه السلام روی دیوار باغ رفتند و داخل باغ شدند و با سرعت دنبال جریح رفتند ، جریح هم فرار می کرد ، جریح بر از قتل ایمن نبود ، بر جانش ترسیدلندا از درخت نخلی بالا رفت و حضرت هم به دنبال او از درخت بالا رفتند وقتی حضرت نزدیک او رسیدند ، جریح خودش را از بالای درخت پائین انداخت ، ناگهان لباسش کنار رفت و عورتش مشخص شد ، نه عورت مردانگی داشت و نه عورت زن . وقتی این صحنه اتفاق افتاد حضرت علی علیه السلام او را رها نمودند و به محضر پیامبر اکرم شرفیاب شدند و عرضه داشتند : ای پیامبر خدا زمانی که مرا دنبال این امر فرستادید من همچون (کنایه از اینکه به شدت دنبال عمل کردن به دستور شما بودم) قسم به آنکه شما را به پیامبری مبعوث نموده است جریح نه عورت مردانگی داشت و نه عورت زن . رسول خدا (صلي الله عليه وآله وسلم) فرمودند : سپاس خدایی را که این نسبت ناروا را از اهل بیت من (ماریه) دور نمود و حقیقت داستان را مشخص نمود .

در مقابل توجه بفرمایید که علمای اهل سنت که داعیه دفاع از ام المومنین را دارند در ضمن همین قصه و در روایات دیگر چگونه انگشت اتهام را به سوی ام المومنین نشانه میروند که جای بسی تاسف است. آیا بهتر نیست برای دفاع حقیقی تامل بیشتری در نقل احادیث درباره ایشان داشته باشیم تا شخصیت آنها زیر سوال نرود؟! آنها نقل روایات در کتب معتبری چون صحیح بخاری و مسلم و..

مشكوك بودن پیامبر

در روایت بخاری از همین ماجرا اینگونه آمده است:

می گوید : رسول خدا (صلي الله عليه وآله وسلم) بر منبر از مردم علیه عبدالله ابن أبي كَمْكَ خواست و در آن همسرش ، و نیز صفوان را تبرئه کرد که به جدال لفظی بین عده ای انجامید ولی وقتی نزد عایشه آمد به او گفت :

يا عايشه بلغني عنك كذا و كذا فان كنت بريئة فسيبرئك الله وان كنت الممت فاستغفري الله وتوبي اليه فان العبد اذا اعترف بذنبه ثم تاب تاب الله عليه...

صحیح البخاری ج 5 ص 58، کتاب المغازی باب غزوة بني المصطلق من خزاعة وهي غزوة المريسيع ، باب حديث الافك ؛ مسند احمد ج 6 ص 196 ، المستدرک ج 4 ص 243 ، مجمع الزوائد ج 10 ص 198 ، المصنف عبدالرزاق ج 5 ص 417، سنن کبری نسائی ج 5 ص 298.

ای عایشه! از تو به من چنین وچنان رسیده (خبر رسیده که مرتکب چنین گناهی شدی) پس اگر بی گناه باشی خدا تورا تبرئه خواهد کرد و اگر گناه کردی استغفار کن و به درگاه او توبه کن پس اگر عبد به درگاه خدا توبه کند خدا او را میبخشد ... ما کدام را باور کنیم : اعتماد آن حضرت به همسرش و یا تردید درباره او را؟ آیا این حدیث نشانه مشکوک بودن پیامبر به همسر خود نیست؟! آیا نقل این حدیث در معتبر ترین کتب اهل سنت یعنی صحیح بخاری توهین به رسول خدا و تهمت زدن به همسر او نیست!؟

قهر يك ماهه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم

صحيح بخاري در ادامه تهمت‌ها و اهانت‌ها نقل مي‌کند: رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم يك ماه پيش عايشه نشست!

قالت ولم يجلس عندي منذ قيل ما قيل قبلها وقد لبث شهرا لا يوحى إليه في شأنى بشئ.

صحيح بخاري ج ۵ ص ۵۹.

عايشه مي‌گويد: از زماني که شايعات درباره من مطرح شده بود پيامبر نزد من نشستند و يك ماه گذشت و آيه اي در شان من نازل نشد.

آيا مي‌توان پذيرفت که پيامبري که خداوند او را مایه رحمت براي جهانيان معرفي مي‌کند به خاطر شايعاتي بي اساس که منافقي آن را ساخته و چند نفر نیز آن را تقويت کردند، قبل از هرگونه تحقيقي رعايت حق همسر را نکرده و يكماه از او جدا باشد؟!

وما أرسلناك إلا رحمة للعالمين . الأ نبياء / ۱۰۷ .

آري اينگونه نسبت هاي ناروا به پيامبر خدا در حالي است که خداوند در مورد آن حضرت مي فرمايد :

« و ما ينطق عن الهوي / إن هو إلا وحي يوحى » . النجم / ۴۳ .

عدم نقل قصه توسط اصحاب

چه شد که از اصحاب، اعم از مهاجر و انصار، در مورد واقعه اي به اين مهمي که يكماه نقل همه مجالس بود حتي يك کلمه چيزي نقل نشد؟ آيا بر دهان همه آنها مهر زده شد؟ آيا نبايد غير از عايشه کسي ديگر، ولو يك نفر، آن را نقل کند؟ آيا نمي توان از همين امر به ساختگي بودن اين داستان پي برد و آن را از بافته هاي عايشه دانست؟

کدام فضيلت؟!

بر فرض اين که داستان فوق صحيح باشد آيا جز اين است که آيات فوق مي گويد که صفوان و عايشه زنا نکردند؟ آيا اين امتيازي براي آن دو به حساب مي آيد؟

مگر ساير همسران پيامبر، بلکه جميع پيامبران، و نيز ساير مؤمنين، بجز عده بسيار اندکي، به اين گناه آلوده بودند که آلوده نبودن عايشه براي او امتيازي محسوب شود؟

شأن نزول آيات افك

حاکم نيشابوري در مستدرک از عايشه روايتي نقل مي کند که به خوبي مي رساند اهل افک تهمت را بر چه کسي وارد کردند . البته او اسامي کساني را که عنوان «عصبة» بر آنان صادق باشد نمي آورد ولي معلوم است که آنان بايد کساني باشند که اهل سنت نخواستند با معرفي آنها آبروي کساني که بايد حفظ شود ريخته گردد .

«عن عايشة قالت : اهديت مارية إلي رسول الله ومعها ابن عم لها . قالت : فوقع عليها وقعة فاستمرت حاملا . قالت : فعز لها عند ابن عمها . قالت : فقال اهل الافك والزور : «من حاجته إلي الولد ادعي ولد غيره» وكانت أمه قليلة اللبن فابتاعت له

ضائنة لبون فكان يغذي بلبنها فحسن عليه لحمه . قالت عائشة : فدخل به عليّ النبي صلي الله عليه وآله وسلم ذات يوم فقال : «كيف ترين»؟ فقلت : من غذي بلحم الضأن يحسن لحمه . قال : «ولا الشبه» قالت : فحملني ما يحمل النساء من الغيرة أن قلت : ما أري شهما . قالت : وبلغ رسول الله ما يقول الناس فقال لعلي ...» .

المستدرک ج ۴ ص ۳۹ انفاق ابي بکر و عمر علي ماريه ، إمتاع الأسماع ، المقرئزي ج 5 ص 336

عائشه مي گوید : «ماریة» به همراه پسر عمویش به رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم اهداء گردیده بود . او (بعد از مدتی که به عنوان همسر پیامبر نزد رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم بود) حامله شد . حضرت او را نزد پسر عموي او (و در مشربه ام ابراهيم) نهاد . اهل افک گفتند که چون او (یعنی پیامبر صلي الله عليه وآله وسلم) به فرزند نیاز داشت ، فرزند غیر را به خود نسبت داد . چون شیر مادر ابراهيم فرزند رسول خدا (یعنی ماریه) کم بود ، ابراهيم را با شیر گوسفند تغذیه مي کردند لذا فربه شد . روزي پیامبر صلي الله عليه وآله وسلم او را نزد من آورد و گفت : او را چگونه مي بيني؟ گفتم : هر کس از شیر گوسفند استفاده کند فربه مي شود . پیامبر فرمود : آیا ابراهيم شبیه من نیست ؟ عائشه مي گوید : من از روي حسادت گفتم : شباهتي ندارد . و بعد تهمت هاي نارواي مردم (نسبت به ماریه) به گوش پیامبر صلي الله عليه وآله وسلم رسید ، حضرت نیز علي (عليه السلام) را فرستاد ... (دنباله آن را از حدیث مسلم نقل مي کنیم) .
در نقل حاکم نیشابوري عائشه به چند نکته اشاره مي نماید :

1 ، اهل افک تهمت زنا به ماریه زدند .

2 ، عائشه از روي حسادت حاضر نشد بگوید که او (یعنی ابراهيم) شبیه رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم مي باشد .

3 ، به علي عليه السلام مأموریت تحقیق داده شد

مسلم نیشابوري که در ضمن 10 صفحه حدیث افک را از عائشه نقل کرده است در آخر آن حدیثي در ضمن سه سطر از انس اینگونه مي آورد :

«عن انس أنّ رجلاً كان يتهم بأُم ولد رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم فقال رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم لعلي : اذهب فاضرب عنقه فأتاه علي فاذا هو في ركيّ يتبرد فيها فقال له علي أخرج فناوله يده فأخرجه فاذا هو محبوب ليس له ذكر فكف عليّ عنه ثمّ أتني النبي صلي الله عليه وآله وسلم فقال يا رسول الله أنّه لمحبوب ما له ذكر» .

صحيح مسلم ج 8 ص 119 كتاب صفات المنافقين و احكامه ، الاستيعاب ابن عبد البر ج 4 ص 1912.

انس بن مالك مي گوید : (در میان مردم شایعه هاي پخش شده بود و) به مردی تهمت مي زدند که فرزند رسول خدا از آن اوست و قتي تهمت مذکور به گوش پیامبر رسید علي را فرستاد که گردن متهم را بزند . حضرتش رفت و چون او را محبوب کسي که آلت مردان نداشته باشد یافت دست از او برداشت .

شما را به خدا آیا این داستان ها با مقام پیامبري که خداوند در مورد او مي فرماید :

و ما ينطق عن الهوي / إن هو إلا وحي يوحى . النجم / ۴۳ .

سازگاري دارد ؟!!!

آري ، اگر قرار باشد آیاتي در تبریئه کسي نازل شود حق این است که درباره ماریه نازل گردد که برگشت آن به رسول خدا صلي

الله عليه وآله وسلم مي باشد که ابراهيم را پسر غير و در حقيقت زنا زاده دانسته اند .

حسادت عايشه به ماريه

اگر واقعا اين روايات از جناب عايشه رسیده باشد علت نسبت آيه افك به خود چيزي جز حسادت عايشه به ماريه نيست چرا که كنيزي مورد توجه رسول خدا قرار مي گيرد و فرزندی از او متولد مي شود و اين درحالي است که عايشه پس از سالها زندگي با پيامبر همچنان بي فرزند است ! در روايات زير خود عايشه به حسادت خود تصريح مي کند :

أخبرنا محمد بن عمر حدثني موسى بن محمد بن عبد الرحمن بن حارثة بن النعمان عن أبيه عن عمرة عن عائشة قالت ما غرت علي امرأة إلا دون ما غرت علي مارية وذلك أنها كانت جميلة من النساء جعدة وأعجب بها رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان أنزلها أول ما قدم بها في بيت لحارثة بن النعمان فكانت جارتنا فكان رسول الله عامة النهار والليل عندها ... ثم رزق الله

منها الولد وحرمتا منه

الطبقات الكبرى ، محمد بن سعد ، ج 8 ، ص 212 - 213

عايشه مي گوید : حسادتم به ماريه بيش از حسادتم به تمامی زنان بود به خاطر اينکه او زن زیبایی بود از قبيله جعده و رسول خدا از او خيلي خوشش مي آمد و پيامبر ماريه را در ابتدای اسير شدنش در منزل حارثه بن نعمان جاي داد و ماريه كنيز ما بود رسول خدا نيز اكثر روزها و شبها نزد او بود ... سپس خدا به او فرزند روزي کرد و ما را از فرزند محروم کرد . در اينجا بد نيست جمله اي را که ابو داود در سنن از رسول خدا نقل کرده است متذکر شويم که خود يکي از دلايل حسادت عايشه است :

جاء رجل إلي النبي صلى الله عليه وسلم فقال : إني أصبت امرأة ذات حسب وجمال ، وإنها لا تلد ، أفأتزوجها ؟ قال : لا . ثم أتاه الثانية فنهاه ، ثم أتاه الثالثة فقال : تزوجوا الودود الودود فإنني مكاثر بكم الأمم .

سنن ابي داوود ج 1 ص 455 كتاب النكاح.

مردي نزد رسول خدا آمد و گفت : من با زني که داراي اصل و نسب و زیبایی است آشنا شده ام اما او بچه دار نمي شود (عقيم است) آیا با او ازدواج کنم حضرت فرمودند : نه ، آن مرد براي دوم آمد حضرت او را نهي کرد ، براي بار سوم آمد باز حضرت او را نهي کرد پس حضرت فرمود : با زن با محبت که فرزنداندار مي شود ازدواج کنید که من به زيادي شما به امتهای ديگر افتخار مي کنم .

همچنين نقل مي کند که عمر گفت :

حصير في البيت خير من امرأة لا تلد .

سنن ابي داوود ج 2 ص 232 كتاب الطب باب في الطيرة.

حصيري که در منزل است بهتر است از زني که نازا باشد .

خبر رسول خدا از براءت ماريه

إن جبريل أتاني فأخبرني أن الله قد برأ مارية وقريبها مما وقع في نفسي ، وبشرني أن في بطنها مني غلاما وأنه أشبه الخلق

بي ، وأمرني أن أسميه إبراهيم وكناني بأبي إبراهيم ...

تاريخ مدينة دمشق ، ابن عساکر ، ج 3 ، ص 46 ؛ كنز العمال ، المتقي الهندي ، ج 11 ، ص 471 .

جبرئیل بر من نازل شد و به من خبر داد که خدا ماریه و خویشاوند (پسر عموي) او را تبرئه کرد و به من بشارت داد که از من در شکم او فرزندی است که شبیه ترین مردم به من است و مرا امر کرد که نام او را ابراهیم بگذارم و کنیه مرا ابو ابراهیم گذارد ...

ادامه شایعات تا هنگام مرگ ابراهیم

فلما توفي إبراهيم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان إبراهيم ابني وانه مات في الثدي وان له لظئرين تكملان رضاعه في الجنة صحیح مسلم ، مسلم النيسابوري ، ج 7 ، ص 76 ، 77 ، مسند أبي يعلي ، أبو يعلي الموصلي ، ج 7 ، ص 205 ، صحیح ابن حبان ، ابن حبان ، ج 15 ، ص 401 ، البداية والنهاية ، ابن كثير ، ج 5 ، ص 331

پس زمانی که ابراهیم از دنیا رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: همانا ابراهیم فرزند من است و او در شیرخوارگی از دنیا رفته است

شخصیت تهمت زندگان

يكي از مطالبی که در روایت بدان تصریح شده این است که افرادی جزء تهمت زندگان بودند که باور کردن آن بسیار سخت است

قال عروة أيضا لم يسم من أهل الإفك أيضا الا حسان بن ثابت ومسطح بن أثاثة وحمنة بنت جحش في ناس آخرين لا علم لي بهم غير أنهم عصبه كما قال الله تعالى وان كبر ذلك يقال عبد الله بن أبي ابن سلول.

صحیح بخاری ج 5 ص 56 کتاب المغازی باب حديث الافك.

همچنین عروه نقل می کند که کسی از اهل افک نام برده نشد جز حسان بن ثابت و مسطح بن اثاثه و حمنة دختر جحش و در مردم کسانی دیگری بودند که من چیزی نمی دانم جز آنکه گروه (عصبه) بودند همانگونه که خدا عزوجل فرموده است اگر چه آن را کسی بزرگ کرده است که گفته می شود عبدالله بن ابی ابن سلول.

چگونه می توان پذیرفت که مسطح بن اثاثه ، ربیب نعمت ابوبکر، به دختر ولی نعمتش آن هم به پیروی از يك منافق ، نسبتی ناروا بدهد؟ یا چگونه می توان پذیرفت که حسان بن ثابت ، شاعر مخصوص پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)، به همسر ممدوحش چنان تهمتی بزند؟ مگر می توان قبول کرد که حمنة ، همسر طلحة بن عبید الله، درباره دختر عموي شوهرش مطلب ناروایی بگوید و شوهرش نیز ساکت باشد؟

تاملی در معنای عصبه

در قرآن از گروه تهمت زندگان با کلمه «عصبه» یاد کرده است . «راغب» در «مفردات» معنای آن را جماعتی می داند که همکاری دارند . عبد الله بن ابی و مسطح و حمنة نه با هم نسبتی داشتند و نه از يك قبیله بودند و نه همه جزء منافقین به حساب می آمدند و نه همه از انصار بودند و نه همه از قریش؛ بنابراین بعید است که بتوان آنها را در تحت يك مجموعه جمع نمود تا عنوان «عصبه» بر آنها صادق باشد و مناسب اصطلاح عرب مخصوصا کلام فصیح خداوند نیست که این چنین لغت «عصبه» را استعمال کرده باشد . اما طبق نظر شیعه که این کار را نقشه طراحی شده منافقین می دانند این استعمال صحیح

و مطابق لغت عرب بوده ، و بنابراین این اشکال وارد نیست .

اجرای حد قذف توسط پیامبر

ترمذی می گوید که بعد از نزول آیات افک ، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بر 3 نفر یعنی حسان و حمنة و مسطح ، حد قذف جاری کرد .

حدثنا بندار أخبرنا ابن أبي عدي عن محمد بن إسحاق عن عبد الله بن أبي بكر عن عمرة عن عائشة قالت : لما نزل عذري قام رسول الله صلي الله عليه وسلم علي المنبر فذكر ذلك وتلا القرآن فلما نزل امر برجلين وامرأة فضربوا حدهم

الف - سنن ترمذی ، ج ۵ ، ص ۱۷ ، سوره فرقان ، سنن ابی داوود ج ۲ ص ۳۵۸ باب حد القذف ، سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۸۵۷

عایشه می گوید زمانی که آیه در برائت من نازل شد رسول خدا منبر رفت و ماجرا را یاد کرد و آیه را خواند پس زمانی که از منبر پایین آمد امر کرد آن دو مرد و يك زن را آوردند و بر آنها حد جاری کرد.

ابو داود در حدیث بعد ، اسامی آن سه نفر را مطابق آنچه که در متن گذشت می نویسد . سؤال ما این است که در کدام حدیث ، غیر از همین حدیث عایشه ، آمده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بر افراد مذکور حد خدا را جاری کرده باشد؟ از این گذشته مگر نه این است که حد هنگامی جاری می شود که در حضور حاکم شرع گواهی دهند؟ پس چطور بر حسان و مسطح و حمنة حد جاری شد با اینکه به اقرار اهل سنت در این زمینه دو شاهد عادل وجود نداشته است به عنوان مثال ایشان می گویند که مسطح تنها در حضور مادرش این قضیه را مطرح کرده بود .

تعارضی آشکار

عایشه در ماجرای افک نقل کرد که من چون لاغر و سبک بودم وقتی هودج را برداشتند متوجه نشدند که من در آن نیستم و جامانده ام و در نقلهای دیگر معارض با آن وجود دارد که حاکی از چاق بودن وی هنگام ازدواج با رسول خدا است.

عن عائشة رضي الله تعالى عنها قالت لما أرادوا أن يدخلوني علي النبي صلي الله عليه وسلم سموني بالقتاء والرطب فتسمنت حتي جعل الناس يتعجبون من سمني.

الاحاد و المثنائي ضحاك ج 5 ص 397.

از عایشه نقل شده است که گفت : زمانی که تصمیم گرفتند که من با پیامبر ازدواج کنم مرا با خیار و رطب چاق کردند پس آنقدر چاق شدم که مردم از چاقی من تعجب کردند.

این دو چگونه با هم سازگار است ابتدای ازدواج با رسول خدا اینقدر چاق باشد و بعد از مدتی اینگونه لاغر که نبودن او در هودج احساس نشود ؛ مگر اینکه العیاذ بالله بگویند رسول خدا او را آنقدر سختی داده که اینقدر لاغر شده است!

قضاوت با شما دوست گرامی روایات و استدلال شیعه را بپذیرید یا خیر.